

دلایل غیبت
حضرت مهدی (عج)
از دیدگاه روایات

نجم الدین طبسی



بامهدی

www.bamhadi.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دلایل غیبت حضرت مهدی (عج) از دیدگاه روایات

نویسنده:

نجم‌الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه‌السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	دلایل غیبت حضرت مهدی (عج) از دیدگاه روایات
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	اسباب غیبت در روایات
۷	اشاره
۷	اجرای سنن انبیا درباره حضرت مهدی
۸	خدا نمی‌خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد
۸	تنبيه و تنبه مردم
۸	امتحان مردم
۸	خوف و ترس از قتل
۹	تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد
۹	خالی شدن صلب‌های کافران از مؤمنان
۱۰	سر غیبت معلوم نیست و فقط خدا می‌داند
۱۰	بررسی سندی و دلالتی روایات
۱۰	اشاره
۱۱	اجرای سنن انبیا درباره حضرت مهدی
۱۱	اشاره
۱۱	نخستین مدرک
۱۱	بررسی سند
۱۱	اشاره
۱۴	روایات ذم سدید
۱۵	شواهد و مؤیدات

- ۱۵ اشاره
- ۱۶ شواهدی از روایات امام صادق
- ۱۶ شواهدی از روایات امام زین العابدین
- ۱۷ شواهدی از روایات امام باقر
- ۱۷ شواهدی از روایات امام رضا
- ۱۷ بررسی دلالتی روایت
- ۱۷ اشاره
- ۱۸ روش و طریق الهی
- ۱۸ غیبت‌ها و پنهان شدن انبیا
- ۱۹ پاورقی
- ۲۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دلایل غیبت حضرت مهدی (عج) از دیدگاه روایات

مشخصات کتاب

نویسنده: نجم الدین طبسی

ناشر: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

مقدمه

روایات زیادی درباره‌ی غیبت امام زمان (عج) از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام وارد شده است. برخی از آن‌ها، درباره‌ی وقوع غیبت است، چنان‌که فرموده‌اند: «قائم ما را غیبتی است بس طولانی» [۱] و گروهی از آن‌ها، طولانی بودن مدت آن را مطرح کرده‌اند. [۲] نیز در بعضی از آن‌ها، برای غیبت، حکمت‌ها و فوایدی مطرح شده است، هر چند فلسفه‌ی اصلی آن، ظاهراً، بیان نگردیده است، بطوریکه فرموده‌اند: «ما، مأذون نیستیم علت آن را بیان نماییم». [۳] پس معلوم می‌شود علت حکیمانه‌ای برای غیبت وجود دارد، چرا که خداوند حکیم، کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد، هر چند در روایات به آن تصریح نشده است. و دسته‌ای نیز شرایط و اوضاع پیش از ظهور را مطرح کرده‌اند و... یکی از بحث‌های مهم در موضوع مهدویت، بحث غیبت است. عالمان و فقیهانی مانند ثقة‌الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طبرسی، مرحوم نیلی، علامه مجلسی،... تعلیل‌هایی آورده‌اند که بعضی از آنها، در خود روایات هست و بعضی از استظهارات خودشان است. که در لابه‌لای این روایت، به نکاتی مانند کیفیت انتفاع و استفاده‌ی مردم از آن حضرت در دوران غیبت، اشاره می‌کنند و جوهی را در مورد تشبیه غیبت حضرت به خورشید پس ابر دارند که ما این بحث را بعد از بررسی علل غیبت، ذکر خواهیم کرد. ما، در این نوشتار، سعی داریم که ابتدا، روایاتی که در ارتباط با سبب غیبت است، بیان کنیم، سپس آن‌ها را از نظر سندی و دلالتی بررسی کرده و در پایان نتیجه بگیریم. بنابراین، بحث را در سه مرحله پی می‌گیریم.

اسباب غیبت در روایات

اشاره

در روایات، به سبب‌های مختلفی اشاره شده است که می‌توان آن‌ها را به هشت دسته، تقسیم کرد: یکم - اجرای سنن انبیاء علیهم السلام درباره‌ی حضرت مهدی (عج)؛ دوم - خدا نمی‌خواهد که امام، در میان قوم ستمگر باشد؛ سوم - تنبّه مردم؛ چهارم - امتحان مردم؛ پنجم - خوف و ترس از قتل؛ ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد؛ هفتم - خالی شدن صلب‌های کافران از مؤمنان؛ هشتم - سرّ غیبت معلوم نیست و فقط خدا می‌داند.

اجرای سنن انبیا درباره حضرت مهدی

حدیث یکم - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مَسْعُودٍ وَحَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرَقَنْدِيُّ، جَمِيعًا، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مَوْسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ حَنَانَ بْنِ سَيْدِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا». فَقُلْتُ لَهُ: «وَلِمَ ذَاكَ؟» [۴] يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟. قَالَ: «إِنَّ [۵] اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ يَجْرَى فِيهِ سِنَّنُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي غَيْبَاتِهِمْ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ - يَأْسَدِيرُ - مِنْ إِسْتِفَاءِ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ. قَالَ

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» [۶] أَيْ سَيْنَا عَلَى مِرْنِ كَان قَبْلَكُمْ». [۷]. حَنَّان بن سدیر، از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «برای قائم ما، غیبتی است که مدت آن به طول می‌انجامد». گفتم: «ای فرزند رسول الله آن، برای چیست؟». فرمود: «خداوند عزوجل، می‌خواهد درباره‌ی او، سنت‌های پیامبران علیهم السلام را در غیبت‌هایشان جاری سازد. ای سدیر! گریزی از آن نیست که مدت غیبت‌های آن‌ها به سر آید. خداوند عزوجل فرمود: همانا، همه‌ی شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید؛ یعنی، سنت‌های پیشینیان، درباره‌ی شما هم جاری است». البته روایات دیگری به این مضمون وارد شده که در ادامه‌ی مبحث، بدان اشاره می‌شود.

خدا نمی‌خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد

حدیث یکم - العطار، عن أبيه، عن الأشعري، عن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباري، [۸] قال: خرج من أبي جعفر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جِوَارَ قَوْمٍ نَزَعْنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ». [۹]. مروان انباری گوید: از ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) نامه‌ای رسید که نوشته بود: «همانا، خداوند، اگر ناخوش بدارد و دوست نداشته باشد که ما، در مجاورت و کنار قومی باشیم، ما را از میان آن‌ها بیرون می‌برد». حدیث دوم - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ؛ [۱۰] قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَخَانًا عَنْ جِوَارِهِمْ». محمد بن فرج گوید: ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) به من نوشت: «هنگامی که خداوند تبارک و تعالی، بر خلق‌اش خشم کند، ما را از میان‌شان دور می‌کند». [۱۱].

تنبيه و تنبه مردم

حدیث - در حدیث محمد بن الفرّج: «خشم خدا، به جهت تنبیه و تنبه مردم است تا قدر شناس باشند».

امتحان مردم

حدیث - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعِينٍ، «قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً...» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ. فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ أَبُوهُ، مَاتَ وَلَا عَقَبَ لَهُ. وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَدْ وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ خَلْقَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطُلُونَ». [۱۲]. زراره بن أعین گوید: از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: «همانا برای قائم (پیش از آن که قیام کند) غیبتی است». سپس فرمود: «او، منتظری است که مردم؛ در ولادت‌اش؛ به شک و تردید می‌افتند و بعضی می‌گویند: «زمانی که پدرش (امام حسن عسکری علیه السلام) رحلت کرد، فرزندی برای او نبود» و بعضی گویند: «دو سال قبل از وفات پدرش؛ متولد شده است»؛ زیرا، خداوند عزوجل، محققاً امتحان خلق‌اش را دوست می‌دارد و در آن هنگام، باطل جوینان، شک و تردید می‌کنند». این حدیث و احادیث دیگر [۱۳] وجه غیبت را، امتحان مردم دانسته که مطابق با آیات خداوند و تعلیمات دینی است. بررسی این موضوع را همچنان که در ابتدا اشاره کردیم، به محل خود موکول می‌کنیم.

خوف و ترس از قتل

حدیث یکم - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيَه، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يُدُّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ. فَقِيلَ لَهُ: وَلَمْ يَأْسُؤْ

الله؟ قال: «يُخَافُ الْقَتْلَ». [۱۴]. ابان و دیگران، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «گریزی از غیبت برای غلام و پسر خردسال (اشاره به امام مهدی (عج)) نیست». عرض کردند: «یا رسول الله! برای چه غیبت می‌کند؟» فرمود: «می‌ترسد او را بکشند». حدیث دوم - ابن عبدوس، عن ابن قتیبه، عن حمدان بن سلیمان، عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عن ابن محبوب، عن عَلِيِّ بْنِ رَبِائِبٍ، عن زرارة، قال: سَمِعْتُ ابا جعفر عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ [۱۵] غِيْبَةً قَبْلَ ظُهُورِهِ». قُلْتُ: «وَلِمَ؟» قال: «يَخَافُ - وَأَوْ مَا يَبْدِيهِ إِلَى بَطْنِهِ -». قَالَ زَرَّارَةُ: «يَعْنِي الْقَتْلَ». زراره گوید: از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «همانا برای قائم ما (حضرت مهدی علیه السلام) قبل از ظهورش، غیبتی است». گفتیم: «برای چه؟». فرمود: «می‌ترسد - و با دست به شکم‌اش اشاره کرد -». زراره گوید: «مقصود، قتل است (می‌ترسد او را بکشند)». در کتاب [۱۶] غیبت نعمانی [۱۷] این حدیث، به طریق دیگر، از «زراره» از امام صادق علیه السلام نقل شده است و نیز احادیث زیادی [۱۸] در ارتباط با این وجه وجود دارد که ما به جهت ایجاز، از ذکر آن‌ها صرف نظر کردیم. و در این مرحله صرفاً، به معرفی وجوه مختلف علت غیبت می‌پردازیم. عالمانی مانند شیخ طوسی، بحث مفصلی در تأیید این وجه دارند که در مرحله‌ی بحث و بررسی‌های دلالی، به آنها اشاره خواهیم کرد.

تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد

حدیث یکم - الطبرسی عن الكليني، عن إسحاق بن يعقوب، أنه ورد عليه من الناحية المقدسة علي يد محمد بن عثمان: «وَأَمَّا عَلَةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلُكُمْ تَسْؤُكُمْ [۱۹] انه لم يكن احد من آبائي الا وقعت في عنقه بيعه لطاغية زمانه وإني أخرج حين أخرج ولا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي...». [۲۰]. طبرسی در کتاب احتجاج از ثقة الاسلام کلینی «ره» و ایشان نیز از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که این مطلب از ناحیه مقدس امام عصر (عج) به واسطه‌ی علی بن محمد بن عثمان وارد شد: «وَأَمَّا عَلَتْ وَقَعَ غَيْبَتِ، این است که خداوند عزوجل می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می‌کند». بر گردن همه‌ی پدران ام، بیعت سرکشان زمانه بود، اما وقتی که من خروج کنم، بیعت هیچ ظالم سرکشی بر گردن ام نیست». حدیث دوم - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَلَا عَقْدٌ وَلَا بَيْعَةٌ». [۲۱]. هشام ابن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کند که امام فرمود: «قائم، قیام می‌کند در حالی که پیمان و قرار داد و بیعت هیچ کس در گردن‌اش نیست». [۲۲]. این وجه، در احادیث زیادی مطرح گردیده است، به طوری که شیخ صدوق در کمال الدین باب چهل چهار (عله الغیبه) یازده حدیث را نقل کرده، که پنج حدیث نخست را (از شماره ۱ تا ۵) اختصاص به این وجه قرار داده است.

خالی شدن صلب‌های کافران از مؤمنان

حدیث یکم - ابن مسرور، عن ابن عامر، عن عبدالله بن عامر، عن ابن أبي عمير، عمّن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قُلْتُ لَهُ: «مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقَاتِلْ مُخَالِفِيهِ فِي الْأَوَّلِ؟». قَالَ: «لَا يَزِيهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»». [۲۳] قَالَ: قُلْتُ: «وَمَا يَعْنِي بِنَزَائِلِهِمْ؟». قَالَ: «وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ فِي أَصْلَابِ قَوْمِ كَافِرِينَ، وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِذَا خَرَجَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَلَالُهُ، فَفَتَلَهُمْ». [۲۴]. ابن ابی عمیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از اباعبدالله (امام صادق علیه السلام) پرسیدم: «چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای امر، با مخالفان خود کارزار و جنگ نکرده؟». فرمود: «به جهت آیه‌ای که در کتاب خداوند عزوجل بوده: «اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از

هم جدا می‌شدند، همانا کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم.» گوید: گفتیم: «مقصود از «ترایلهم (جدا شدن) چیست؟». فرمود: «مقصود نطفه‌های مؤمنانی است که در صلب‌های کافران به ودیعت گذاشته شده‌اند. همین طور قائم هم مادامی که ودایع خداوند عزوجل آشکار نشده، ظهور نخواهد کرد. پس وقتی مؤمنان از صلب‌های کافران، آشکار شدند، او نیز ظهور می‌کند و بر دشمنان خداوند عزوجل غلبه یافته و آنان را می‌کشد.» شیخ صدوق، در کتاب علل الشرایع [۲۵] این روایت را به سند دیگر از ابراهیم کرخی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

سر غیبت معلوم نیست و فقط خدا می‌داند

حدیث - ابن عبّادوس، عین ابن قتیبه، عن حمدان بن سلیمان، عن أحمد بن عبدالله بن جعفر المیدائنی، عن عبدالله بن الفضل الهاشمی، قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد علیهم السلام یقول: «إن لصاحب هذا الأمر غیبه لا ید منّا یرتاب فیها کلّ مبطل». فَقُلْتُ لَهُ: «وَلَمْ جُعِلَتْ فِتْءَاكُ؟». قَالَ: «لَأَمْرٍ لَمْ یُؤْذَنْ لَنَا فِی كَشْفِهِ لَكُمْ». قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِی غَیْبَتِهِ؟. فَقَالَ: «وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِی غَیْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِی عَیْبَاتٍ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَّجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِکْرُهُ. إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِی ذَلِكِ لَا یُنْكَشَفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَا یُنْكَشَفُ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِیْمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ عَلَیهِ السَّلَامُ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ، وَقَتْلِ الْغُلَامِ، وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عَلَیهِ السَّلَامُ إِلَى وَقْتِ إِفْتِرَاقِهِمَا». یَابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرِّهِ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَیْبٍ مِنْ غَیْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهَا كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَإِنْ كَانَ وَجْهًا غَیْرَ مُنْكَشَفٍ». [۲۶]. عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق جعفر بن محمد علیهم السلام شنیدم که می‌فرمود: «همانا صاحب این امر را غیبتی است که ناچار از آن است. و هر باطل جوئی، در آن، به شک می‌افتد». گفتیم: «فدایت شوم! برای چه؟». فرمود: «به جهت امری که به ما اجازه نداده‌اند آن را بر شما آشکار سازیم». عرض کردم: «چه حکمتی در غیبت او است؟». فرمود: «حکمت غیبت او، همان حکمتی است که در غیبت حجّت‌های الهی پیش از او بوده است. وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، همچنان که وجه حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام - از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی فرا رسید. ای پسر فضل! این، امری از امور الهی و سری از اسرار خدا و غیبی از غیب‌های پروردگار است و چون دانستیم که خداوند، عزوجل، حکیم است، تصدیق می‌کنیم که تمام کارهای او حکیمانه است هر چند وجه و علت آن برای ما آشکار نباشد». ما، تا این جا، سعی کردیم نمونه‌ای از روایاتی را که در باره‌ی اسباب غیبت بودند، دسته بندی و معرفی کنیم. و این که این علت‌ها را به عنوان علت، می‌پذیریم یا نه، و یا این که در صورت پذیرفتن، آیا هر کدام از این‌ها، علت تام هستند و یا ناقص، یعنی وجودشان برای وجود معلول، لازم و کافی است و وجود معلول، به چیز دیگری به غیر از آن، توقّف ندارد، یا این که بودن و وجودشان برای وجود معلول، لازم است، اما کافی نیست، و یا اینکه هیچکدام به عنوان علت نبود، این شاء الله، در جای خودش بحث خواهیم کرد.

بررسی سندی و دلالتی روایات

اشاره

در این مرحله، چهار محور مورد نظر است: محور یکم - نخستین مدرک و کتابی که روایت را نقل کرده است؛ محور دوم - بررسی سندی حدیث؛ محور سوم - شواهدی از روایات دیگر بر صدق روایت مورد نظر در صورتی که از لحاظ سند، کم بیاوریم؛ یعنی، اگر روایت، مشکل سندی داشته باشد، آن را کنار نمی‌گذاریم، بلکه برای جبران ضعف سندش، شواهد صدق و مؤیدات دیگری را از روایات ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام ذکر می‌کنیم؛ محور چهارم - بررسی دلالتی روایت.

اجرای سنن انبیاء درباره حضرت مهدی

اشاره

عن أبی عبد [۲۷] الله علیه السلام قال: «إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَهُ يَطُولُ أَمْدَهَا». فقلت: «وَلِمَ ذَاكَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ؟». قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبَى إِلَّا أَنْ يَجْرَى فِيهِ سَنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي غَيْبَاتِهِمْ».

نخستین مدرک

نخستین مدرک و کتابی که این حدیث را نقل کرده، کتاب کمال الدین و نیز کتاب علل الشرایع است. مؤلف هر دو، شیخ جلیل القدر، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق «ره» (متوفی ۳۸۱ ه.ق) است. هر کس که این روایت را نقل کرده، یا از علل بوده و یا از کمال و یا این که طریق اش به این ها منتهی می شود. مختصر تفاوتی که میان سند حدیث مذکور در کتاب های علل الشرایع و کمال الدین مشاهده می شود، به این قرار است: در سند کمال الدین بعد از «العلوی»، «السمرقندی» اضافه کرده، و «جعفر بن محمد بن مسعود» را بدل از «جعفر بن مسعود» در آورده است. این که از دو نفر جعفر بن مسعود و حید بن محمد نقل می کند، به جهت تأکید مطلب و تعدد طریق است تا اگر یکی از راویان، مشکل توثیق داشته باشد، دیگری، آن مشکل را نداشته باشد و در نتیجه، در توثیق سند، خللی وارد نشود.

بررسی سند

اشاره

۱- المظفر بن جعفر العلوی - مظفر، یکی از مشایخ مرحوم شیخ صدوق است. مرحوم آقای خویی [۲۸] و مرحوم تستری [۲۹] در مورد ایشان، ساکت اند. و فقط به ذکر اسم ایشان کفایت می کنند، ولی مرحوم مامقانی، در مورد ایشان نظر می دهد و می فرماید: «در این که ایشان، شیعه است. شک و شبهه ای نیست و نیز او شیخ اجازه‌ی مرحوم شیخ صدوق است. و این امر، ما را از توثیق ایشان، بی نیاز می سازد و لذا حکم ثقه را دارد.» [۳۰]. بنابراین، مرحوم مامقانی، ابتدا، با بیان شیعه بودن راوی (مظفر)، می خواهد حسن بودن ایشان را ثابت کند و سپس مبنای خودش را در وثاقت راوی بیان می کند و آن، این که راوی، شیخ اجازه‌ی صدوق «ره» است و شیخ اجازه بودن را دلیل بر وثاقت می دانند. با این بیان، اگر مبنای مرحوم مامقانی را بپذیریم، این روای (مظفر)، ثقه است و حدیث، به سبب ایشان، مشکل سندی ندارد. ۲- جعفر بن مسعود - در سند کتاب علل الشرایع، این اسم بیان شده است. در کتاب های رجال، اسمی از ایشان به میان نیامده است. اگر چنین باشد، سند، مشکل پیدا می کند، لکن در سند کتاب کمال الدین بعد از «جعفر»، «بن محمد» است. و مرحوم شیخ طوسی می فرماید: این شخص، فاضل است. (جعفر بن محمد بن مسعود) در وجیزه [۳۱] و بلغه گفته اند: «ایشان، ممدوح است». مرحوم مامقانی، با مشاهده‌ی سه مطلب فوق الذکر، اظهار نظر می کند و می فرماید: «این شخص، از حسان است و روایت اش، روایت حسن است.» [۳۲]. مرحوم خویی، «جعفر بن محمد بن مسعود» را به «جعفر بن معروف» بر می گرداند. [۳۳]. اگر چنین باشد، باید بینیم آن شخص وثاقت دارد یا نه. تا این جا، تقریباً بنابر بعضی از مبانی (علی المبنی) مشکل سندی نداریم ولی اگر نتوانستیم وثاقت و عدالت جعفر بن محمد بن مسعود را ثابت کنیم، در طریق حدیث، شخص دیگری به نام «حیدر بن محمد السمرقندی» نیز وجود دارد که در عرض ایشان است و حدیث، از این دو نفر نقل شده است. و به اصطلاح دو طریق دارد. ۳- حیدر بن محمد السمرقندی - مرحوم شیخ طوسی می فرماید: «این شخص، ثقه و جلیل القدر و فاضل

است.». شیخ طوسی، اسم ایشان را در دو جا ذکر می‌کند: یکی، در کتاب فهرست‌اش که می‌گوید: «فاضل و جلیل القدر است» [۳۴] و دیگری در کتاب رجال‌اش که می‌فرماید: «عالم و جلیل القدر است» [۳۵] علامه، در کتاب خلاصه الأفعال [۳۶] در قسم اول می‌گوید: «عالم و جلیل القدر و ثقه است.» مرحوم مامقانی، فرمایش این دو را جمع می‌کند و می‌گوید: «این شخص، ثقه است.» [۳۷]. آقای خویی، با احتیاط حرکت می‌کند و می‌فرماید: «در حسن بودن و جلالت این شخص، اشکالی نیست و در این مورد، فرمایش شیخ طوسی که فرمودند: «ایشان، فاضل و جلیل القدر» یا ایشان، عالم فاضل است، کفایت می‌کند و حسن حال‌اش را به دست می‌آوریم، امّا نمی‌توانیم با این فرمایش، وثاقت‌اش را ثابت کنیم. از طرفی هم پیش از علامه و ابن داود، کسی را نیافتیم که ایشان را ثقه بداند و شاید این دوبرداشتی اشتباه از فرمایش شیخ طوسی کرده‌اند، که فرموده بود «جلیل القدر است.» او، سپس می‌فرماید: «این نیز بعید نیست.» [۳۸]. ۴- محمد بن مسعود (ابوالنضر) [۳۹] - ایشان، صاحب تفسیر عیاشی است. ایشان، در ابتدای امر از علمای اهل سنت بود، ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه کرد. نجاشی گوید: «ایشان، ثقه، راستگو، و عین یعنی شخصیتی از شخصیت‌های این طایفه است. ابتدا، مذهب عامی داشت و سنی بود و از احادیث عامه زیاد شنیده بود، آن گاه مستبصر شد و مذهب شیعه را پذیرفت.» [۴۰]. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «ایشان، جلیل القدر بود و روایات و اخبار زیادی را می‌دانست و بصیرت و آشنایی خوب و وسیعی نسبت به آن‌ها داشت و صحیح را از سقیم می‌شناخت و اطلاعات کافی نسبت به روایات داشت.» [۴۱]. نیز مرحوم شیخ طوسی در رجال‌اش می‌فرماید: «ایشان، از نظر علم و فضل، ادب، فهم، هوشیاری، بیش‌ترین بهره را نسبت به اهل زمان خود در مشرق (اطراف خراسان) داشت.» [۴۲]. مرحوم آقای خویی می‌فرماید: «طریق شیخ صدوق به المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی العمری قدس سره، عن جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه أبي النضر، عن محمد بن مسعود العیاشی، حنان بن سدیر است. (این طریق) مانند طریق شیخ طوسی، ضعیف است.» [۴۳]. عرض متواضعانه‌ی ما به مرحوم خویی رحمه الله، این است که اگر پذیرفتیم این طریق شیخ به سدیر ضعیف است، به جهت جعفر بن محمد است، لکن شیخ صدوق، طریق دیگری به غیر از ایشان دارد که در آن، حیدر بن محمد السمرقندی است و شما، جلالت ایشان را پذیرفته‌اید و دیگران نیز مانند شیخ طوسی و علامه حلی، ایشان را توثیق کرده‌اند. پس تا این جا، مشکل سندی نداریم. ۵- جبریل بن احمد الفاریابی - شیخ طوسی، در مورد ایشان می‌فرماید: «ایشان، مقیم «کش» بود و روایات زیادی را از علمای عراق و قم و خراسان نقل کرده است.» [۴۴]. مرحوم مامقانی، از وجیزه‌ی علامه مجلسی و بلغه [المحدثین سلیمان بن عبدالله ماخوزی] نقل می‌کند که ایشان، ممدوح است و نیز می‌گوید، آقا وحید بهبهانی، در تعلیقه‌اش می‌فرماید: «دایی من (علامه مجلسی) ایشان را ممدوح دانسته است. ظاهراً، منشأ آن، فرمایش شیخ طوسی است که می‌گوید: «ایشان، کثیر الروایه و معتمد کشتی بوده است» به طوری که هر جا دست خط و نوشته‌ی این شخص را می‌دید، اعتماد و بلافاصله آن را نقل می‌کرد.» بنابراین، کثیر الروایه بودن جبریل بن احمد و اعتماد کشتی به دست خط ایشان، اشعار بر جلالت‌اش دارد، بلکه وثاقت‌اش را می‌رساند. مرحوم مامقانی، از حواشی مجمع الرجال قهپائی - که خود مصنف، آن حاشیه‌ها را مرقوم کرده است - نقل می‌کند که ایشان می‌گوید: «از این که کشتی، اسم ایشان را برده‌اند و از ایشان نقل کرده‌اند، اعتبار ایشان و اعتماد بر وی و بر دست خط و نوشته‌اش، ظاهر و هویدا می‌شود.» مرحوم مامقانی، بعد از نقل فرمایش علما، نظر نهایی خود را چنین بیان می‌دارد: «سخنان علما، به جا و مناسب است و روایات جبریل بن احمد را اگر جزء روایات موثق ندانیم، حداقل، جزء روایات حسان است.» [۴۵]. مرحوم آقای خویی می‌فرماید: «کشتی، روایات زیادی از ایشان نقل می‌کند، به طوری که هر جا دست خط او را می‌یافت و می‌دید، فوراً، اعتماد و نقل می‌کرد، لکن همان طوری که می‌دانید و بارها اشاره شده است، اعتمادِ قدما بر شخص، نه دلالت بر وثاقت‌اش دارد و نه دلالت بر حسن‌اش؛ به جهت این که آنان، احتمالاً، بنا را بر أصالة العدالة می‌گذاشتند و اعتماد به آن شخص می‌کردند.» [۴۶]. مرحوم تستری - که شخص نقادی است و به سختی، یک راوی را می‌پذیرد - در این مورد چنین اظهار نظر می‌کند: «تحقیق، این است که ایشان، شیخ عیاشی است و کشتی نیز از او و یا از دست خط‌اش نقل

کرده است...» [۴۷]. ایشان، در تحقیق خود، دو مطلب را متذکر می‌شود که در واقع، اشاره به مبنا است: ۱- شیخ عیاشی بودن؛ ۲- اعتماد کشی بر وی. این که آیا شیخوخیت، وثاقت می‌آورد یا اماره بر توثیق است، و نیز اعتماد کشی، کفایت می‌کند یا نه، بحث‌های مفصلی را می‌طلبد که در محلّ خودش باید بحث شود، ولی انصافاً، حُسن ایشان، محرز است و مشکلی از این نظر ندارد. ۶- موسی بن جعفر البغدادی - مرحوم مامقانی که سعه‌ی مشرب دارد، در مورد این شخص، با تأمّل حرکت می‌کند و می‌فرماید: «بر حسب ظاهر، ایشان، امامی مذهب و شیعه است، اما حال ایشان، مجهول بوده و نمی‌دانیم چه گونه آدمی بوده است، مگر این که متحد باشد با آقایی به نام ابن وهب بغدادی.» او، در مورد این شخص می‌فرماید: «ظاهراً، شیعه‌ی امامی است، لکن مجهول الحال است.» مرحوم مامقانی می‌فرماید: «ما، ابن وهب را از مجهولیت بیرون می‌آوریم، به این نحو که ابن داوود، ایشان را در باب معتمدین قرار داده است و لااقل، جزء حسان است، و امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی باشد. در چنین صورتی، ایشان، جزء مستثنیات محمّد بن احمد بن یحیی در کتاب نوادر الحکمه نیست؛ یعنی، هر کسی را که در کتاب مذکور استثنا کرده، ضعیف بوده و بر عکس، هر کس را استثناء نکرده، ضعیف شمرده نمی‌شود. لذا در کتاب الذخیره، پس از نقل روایت، فرموده، در طریق‌اش، موسی بن جعفر بغدادی است که ایشان موثق نیست، لکن جزء مُستثنیاتِ نوادر الحکمه هم نیست. چه بسا، این گونه بیان، اشعار بر حُسن حال وی دارد.» از طرفی دیگر، مرحوم مامقانی می‌فرماید: مرحوم وحید بهبهانی می‌گوید: «محمد بن احمد بن یحیی (صاحب نوادر الحکمه) ایشان را استثنا نکرده و از وی روایت کرده است و این عدم استثنا، و ذکر روایت از ایشان، دلالت بر عدالت‌اش دارد...» [۴۸]. بنابراین، «ابن وهب» جزء معتمدین ابن داوود بوده و از طرف دیگر، در صورت مطابقت‌اش با موسی بن جعفر بغدادی، جزء مستثنیات نوادر الحکمه نیست و اگر چه وثاقت او مشکل باشد، با این وجود، قدر متیقن، این است که جزء حسان است. ۷- حسن بن محمد - بن سماعه - الصیرفی - علامه و شیخ طوسی، ایشان را چنین معرفی می‌کنند: «الحسن بن محمد بن سماعه، ابو محمد الکندی الصیرفی الکوفی، واقفی مذهب است، اما تصانیف خوبی دارد و فقه و دانش پاکی دارد (یعنی، انحراف سلیقه ندارد) و حُسن انتقاد (یعنی در نقد یا انتخاب حدیث مهارت) دارد و احادیث زیادی را می‌دانست.» نجاشی و علامه، در مورد ایشان می‌فرمایند: «ایشان، فقیه و ثقه است.» [۴۹] مرحوم آقای خویی می‌فرماید: «ایشان، از شیوخ واقفه و کثیرالحدیث بود. فقیه و ثقه است.» [۵۰]. بنابراین، این فرد، مشکل مذهب و انحراف عقیده دارد، اما مشکل وثاقت ندارد. ۸- حنان بن سدیر - مرحوم مامقانی می‌فرماید: «در مورد ایشان، سه قول وجود دارد: ۱- ثقه است. این، فرمایش صریح شیخ طوسی در فهرست‌اش است و مؤیداتی هم برای آن می‌آورد: الف) ابن محبوب و دیگران از اصحاب اجماع، از ایشان روایت نقل کردند. ب) کثیرالروایه است. ج) روایات‌اش راست و استوار است. د) روایات‌اش مقبول است. این‌ها هم که نباشد، فرمایش خود شیخ که می‌گوید، «ثقه است»، کافی است. ۲- موثق است. این، نظر وجیزه، بلغه، حاوی است. ۳- ضعیف است؛ چون، کیسانی مذهب است. [۵۱] این، تصریح مامقانی است. البته، اولاً، ایشان، واقفی مذهب بوده و نه کیسانی و ثانیاً، انحراف عقیده، منافات با وثاقت ندارد و کم نیستند افرادی مانند غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث و سکونی و ده‌ها نفر از روات عامی مذهب که حدیث‌شان نقل و به آن اعتماد می‌شود. مرحوم خویی می‌فرماید: «طریق صدوق به حنان بن سدیر، صحیح است.» و سه طریق را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: «هر سه طریق، صحیح است.» [۵۲]. ۹- سدیر بن حکیم بن صُهبیب الصیرفی - سدیر، از اصحاب امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود. مجموع روایاتی که از ایشان نقل شده، بیست و یک روایت است. از جمله‌ی آن‌ها، روایتی است که در ثواب پیاده و یا سواره رفتن به زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام است. ابن شهر آشوب، [۵۳] ایشان را جزء خواصّ اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام معرفی می‌کند. حال، این که «آیا این جزء خواص بودن، کفایت می‌کند یا نه؟»، بحث خودش را دارد، ولی پاسخ این است که کفایت نمی‌کنند. در شأن ایشان، دو طایفه روایات وارد شده است: یک طایفه، او را مدح، و طایفه دیگر، او را ذمّ می‌کند. ۱- روایت حسین بن علوان از امام صادق علیه السلام، اَنَّهُ قَالَ - وَ عِنْدَهُ سَدِيرٌ - : «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا عَتَبَهُ بِالْبَلَاءِ غَنًّا وَ أَنَا وَ

ایاکم - یا سدید - نصبیح و نمسی.» می‌گوید: «در خدمت امام صادق علیه السلام برویم و سدید هم آن جا بود. امام فرمود: «همانا، خدا، موقعی که بنده‌ای را دوست بدارد، او را در مصیبت و بلا فرو می‌برد. و ای سدید! ما و شما، شب و روزمان را این چنین سپری می‌کنیم.» در این روایت، ابتدا کبرایی (هنگامی که خدا بنده‌ای را دوست بدارد، بلا را به او می‌دهد) آمده، سپس بر سدید تطبیق داده شده است. پس این روایت، مدح سدید است. آقای خوبی می‌فرماید: «خود این روایت، مشکل سندی دارد، به جهت این که در طریق‌اش احمد بن عبید است که توثیق نشده است.» ۲- روایت زید شحام از امام صادق علیه السلام: «إِنِّي لأَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ كَفَى فِي كَفِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» فقال: وَ دُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَيْهِ، فقال: «يا شحام! ما رأيتَ ما صنعَ رَبِّي إِلَيَّ.» ثم بكى و دعا، ثم قال لي: «يا شحام! إِنِّي طَلَبْتُ إِلَى الْهَيْ فِي سَدِيرٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَانَ - وَ كَانَا فِي السَّجَنِ - فَوَهَبَ لِي وَخَلَّى سَيْلَهَا.» زید شحام گوید: مشغول طواف بودم، در حالی که دست‌ام در دست امام صادق علیه السلام بود. و اشک امام علیه السلام، بر گونه‌هایش جاری بود. امام فرمود: «ای شحام! ندیدی خدا چه عنایاتی به ما دارد؟». آن گاه گریه کرد و دعا کرده باز فرمود: «ای شحام! من، از خداوند عزوجل، آزادی «سدیر» و «عبدالسلام» را خواستم و این که خداوند، آن دو را به من ببخشد. و خدا بخشید و آزادشان کرد.» بنابراین، این روایت، سدید را مدح می‌کند. علامه، این روایت را معتبر می‌داند؛ یعنی؛ از نظر او، این روایت، مشکل سندی ندارد، ولی آقای خوبی، این روایت را تضعیف می‌کند و می‌گوید: «این روایت، مشکل سندی دارد، به جهت این که در طریق‌اش، علی بن محمد قتیبی است و این شخص، هر چند که از مشایخ کثیفی است، اما توثیقی ندارد.» اشکال دوم ایشان، این است که بر فرض این که ما از مشکل سند چشم پوشی کنیم، باز این حدیث، هیچ دلالتی بر وثاقت و یا حسن «سدیر» ندارد، بلکه در نهایت، این را می‌رساند که امام علیه السلام، ایشان را (سدیر و عبدالسلام) دوست می‌داشت و با آنان مهربان بود، و امام علیه السلام، به همه‌ی شیعیان و موالیان‌اش، مهربان بودند. بنابراین، این روایت، دلالت بر وثاقت و حسن آنان ندارد. پذیرش فرمایش آقای خوبی، مشکل است؛ زیرا، در روایت، «کان یجبه» است و دوست داشتن، غیر از مهربانی است. کسی که در طرف مقابل امام باشد (و تابع امام نباشد) امام، به ایشان، به این نحو خاص، عنایت نخواهد داشت. بنابراین، هر چند وثاقت‌اش را نتوانیم به دست آوریم، ولی دلالت این روایت بر حسن سدید را می‌توان ثابت کرد. و علامه حلی می‌فرماید: «این حدیث دلالت بر علو مرتبه آن دو نفر - سدید و عبدالسلام - دارد.» [۵۴]. مرحوم خوبی، یک مبنایی دارند که ظاهراً، امام خمینی قدس سره نیز همین مبنا را داشتند و آن این که روایتی که مدح گوید، و ناقل آن، خود ممدوح باشد، در این صورت، دور لازم می‌آید؛ چون، قبول این روایت، متوقف بر قبول خود راوی است و ثقه بودن‌اش، متوقف بر همین روایتی است که خود نقل می‌کند. امام راحل نیز می‌فرماید، این سنخ روایات، که ناقل‌اش خودش باشد، موجب سوءظن به او می‌شود [۵۵] و نه مدح! اگر از مشکل سندی این دو روایت، چشم پوشی کنیم، روایت نخست و دوم، هیچ مشکل دلالتی ندارد.

روایات ذم سدید

۱- روایت محمد بن عذافر از امام صادق علیه السلام: - ذکر عنده علیه السلام سدید فقال: «سدیر عصیده بکل لون.» در محضر حضرت، صحبت از «سدیر» شد. امام فرمود: «سدیر، عصیده به هر رنگی است.» طریحی، در توضیح این مطلب می‌گوید: «عصیده به هر رنگی، یعنی با همه نشست و برخاست می‌کند.» آقای خوبی، می‌فرماید، اولاً، این روایت، مشکل سندی دارد؛ چون، در سندش، علی بن محمد است که توثیق ندارد. و این روایت، دلالت بر ذم ندارد؛ چون، محتمل است که مراد امام از این جمله، این باشد که حقیقت سدید و واقع او، هر گز تغییر نمی‌کند، هر چند به هر رنگی در آید؛ یعنی، حقیقت او، ثابت است و او، همانند عصیده است که حقیقت او ثابت است، هر چند رنگ او تغییر می‌کند. ۲- معلی بن خنیس [۵۶] گوید: نامه‌های «عبدالسلام» و «سدیر» و دیگران را (از عراق) به خدمت امام صادق علیه السلام بردم. این، در زمانی که سیاه‌جامگان [۵۷] قیام کرده بودند و در میان آنان، علویان فریب

خورده‌ای، مانند عیسی بن موسی وجود داشت که شیطان او را تحریک کرد و نخستین کسی شد که لباس عباسیان و جاهلیت بر تن کرد. و این‌ها، زمینه ساز حکومت بنی عباس شدند، [۵۸] ولی هنوز خلفای عباسی، به حکومت نرسیده بودند. در چنین شرایطی، نوشته بودند: «ما، امید داشتیم که کار به دست شما بیفتد. نظر تان چیست؟». موقعی که امام، از مضمون نامه مطلع گشت، بلافاصله، نامه‌ها را بر زمین کوبید و فرمود: «أفّ، أفّ! ما أنا لهؤلاء بِإمام! أما يعلمون أنه إنما يقتل السفیانی!». [۵۹]. گفته‌اند، این روایت، دلالت بر ذم «سدیر» دارد؛ زیرا، امام علیه السلام فرمودند: «من، امام اینان نیستم». مرحوم آقای خوئی گوید: «اولاً، این روایت، از نظر سند، ضعیف است، به جهت صباح بن سیابه، و ثانیاً، از نظر دلالت، هیچ گونه دلالتی بر قدح و ذمّ سدیر ندارد؛ زیرا، این‌ها آرزو داشتند که خلافت به امام صادق علیه السلام منتهی شود، اما جهل به واقعیت داشتند که این امر به کسی منتهی می‌شود که سفیانی را می‌کشد (یعنی امام زمان (علیه السلام) و امام صادق علیه السلام با بیان‌اش، آنان را به واقعیت آگاه ساخت و به آنان مطلب را فهمانید.». [۶۰]. ۳- سدیر گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «یا سدیر! ألزم بیتک و کن حلساً من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل والنهار، فإذا بلغک أن السفیانی قد خرج فارحل إلینا و لو علی رجلک». [۶۱]. ای سدیر! در خانه‌ات بنشین و زیراندازی از زیراندازهایش باش و همان جا بنشین و تکان نخور. و هر وقت خروج سفیانی را به تو رساندند و دیدی سفیانی خروج کرد، پس پیاده هم که شده، خود را به ما برسان.». [۶۲]. البته، گاهی از اوقات، دستورهایی از سوی ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام به اشخاص صادر می‌شد که مناسب با ظرفیت همان شخص بود. از جمله‌ی آن‌ها، حدیث مذکور در مورد سدیر است که امام علیه السلام دستور به خانه‌نشینی و عدم دخالت در امور جاری می‌دهد، ولی در مقابل، نوجوانی مانند هشام بن حکم است که امام صادق علیه السلام دستور به بحث با مرد شامی می‌دهد و هشام را در بحث کردن تحسین می‌کند. [۶۳]. ابو خالد کابلی گوید، به کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته و دیدم ابو جعفر مؤمن الطاق، کنار قبر شریف نشسته و در حالی که دگمه‌هایش را باز کرده و سینه سپر کرده، سرگرم بحث و گفت و گو با علما است، به طوری که یکی می‌گویند و ایشان، چندین جواب می‌دهد. دیدم، خیلی مشکل شده است. لذا رفتم سر به گوش او کرده و گفتم: «مگر آقا نگفت بحث نکن؟». گفت: «آقا به تو امر کرد که به من ابلاغ کنی؟». عرض کردم: «نه؛ به من فرمود.». پس جواب داد که «تو بحث نکن!». ابو خالد گوید، پیش امام برگشته و مطلب را برای ایشان نقل کردم. آقا خندید و فرمود: «او، با تو فرق می‌کند.»؛ یعنی، او، یک نوع مسئولیت دارد و تو به گونه‌ی دیگر مسئولیت داری. [۶۴]. آقای خوئی می‌گوید: «آن چه که از روایات ما مدح و ذمّ در مورد سدیر گفته شد، با هیچ کدامشان نمی‌توان بر خوبی و یا بدی سدیر استدلال کرد.» با این وجود، آقای خوئی نظر خودش را چنین بیان می‌دارد: «اولاً، سدیر بن حکیم، ثقه است، به جهت این که جعفر بن محمد بن قولویه و نیز علی بن ابراهیم - در تفسیرش - به وثاقت ایشان شهادت داده‌اند. [۶۵]. ثانیاً این توثیق، هیچ گونه تعارضی با روایت علامه از قول سید علی بن احمد عقیقی که گفته: «سدیر بن صیرفی، مخلط است» ندارد، و چون وثاقت عقیقی ثابت نشده است و از طرفی، خود تخلیط، یعنی، هم روایات معروف و هم روایات منکر را نقل کردن، منافاتی با وثاقت راوی ندارد.» ایشان، در پایان می‌فرماید: «طریق شیخ صدوق به سدیر، صحیح است و مشکل سندی هم ندارد.» [۶۶].

شواهد و مؤیدات

اشاره

با بررسی سند روایت مورد نظر، تقریباً، مشکل سندی حل شد و از طرفی با قطع نظر از سند آن، روایات زیادی از ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام وارد شده که مضمون‌شان با مضمون این روایت، مطابقت دارد. و متن روایت مذکور را تأیید و تقویت می‌کند. یک سری از آن‌ها، از خود امام صادق علیه السلام است و یک سری از امام زین العابدین علیه السلام و از امام باقر علیه

السلام و امام رضاعلیه السلام است.

شواهدی از روایات امام صادق

روایت یکم - عن ابي بصير، قال: سمعتُ ابا عبد الله عليه السلام يقول: «إِنَّ سَنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيَبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتَ حَذُو النِّعْلِ بِالنِّعْلِ، وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ». قال ابو بصير: فقلتُ: «يا بن رسول الله! وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟». فقال: «يا ابا بصير! هو الخامس من ولد ابني موسى ذلك ابن سيده الإمام، يغيب غيبه يرتاب فيها المبطلون، ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَيُفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا...» [۶۷]. ابو بصير گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «همانا سنت‌های انبیا با غیبت‌هایی که بر آنان واقع شده است، همه، در باره‌ی قائم ما اهل بیت، طابق النعل بالنعل و موبه مو، پدیدار می‌گردد. روایت دوم - ... عن زيد الشحام، عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: «إِنَّ صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا، وَكَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهَلًا... فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَغْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ...، وَإِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ (عَج) مَثَلُ صَالِحٍ...» [۶۸]. زيد شحام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «صالح، زمانی از میان قوم خود غیبت کرد در حالی که مردی کامل بود... و موقعی که به پیش قوم‌اش برگشت، او را نشناختند... و همانا مثل قائم (عج) مثل صالح است...». روایت سوم - عن عبد الله بن سنان، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «فِي الْقَائِمِ (عَج) سَنَةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». قال: خَفَاءُ مَوْلَادِهِ وَغَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ...». فقلتُ: «وَكَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ؟». فقال: «ثَمَانِي وَ عَشْرِينَ سَنَةً...» [۶۹]. عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «در قائم، سنتی از موسی بن عمران است...». گفتم: «سنت او از موسی بن عمران چیست؟». فرمود: «پنهانی ولادت‌اش و غیبت از قوم‌اش...». گفتم: «موسی از قوم و اهل‌اش چه قدر غایب بود؟». فرمود: «بیست و هشت سال...». روایت چهارم - عن ابي بصير، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: «إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سَنَنَ مِنْ سُنَنِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: سَنَةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ سَنَةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سَنَةٌ مِنْ يَوْسُفَ، وَ سَنَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَمَّا سَنَةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمَّا سَنَةٌ مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى، وَ أَمَّا سَنَةٌ مِنْ يَوْسُفَ فَالَسَّتْرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا، يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ، وَ أَمَّا سَنَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَهْتَدِي بِهِدَاهُ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ...» [۷۰]. ابو بصير از امام صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: «همانا در باره‌ی صاحب این امر، سنت‌هایی از سنت‌های انبیا است: سنتی از موسی بن عمران، و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله. اما سنت او از موسی بن عمران، آن است که او نیز خائف و مراقب و منتظر است و امیّا سنت او از عیسی، آن است که در حق او نیز همان می‌گویند که درباره‌ی عیسی گفتند، اما سنت او از یوسف، مستور بودن است. خداوند، میان او و خلق، حجابی قرار می‌دهد، او را می‌بینند، اما نمی‌شناسند. اما سنت او از محمد صلی الله علیه و آله آن است که به هدایت او مهتدی می‌شود و به سیره‌ی او حرکت می‌کند.

شواهدی از روایات امام زین العابدین

روایت - عن سعيد بن جبیر، قال: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «فِي الْقَائِمِ مِمَّا سَنَّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: سَنَةٌ مِنْ أَبِينَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَنَةٌ مِنْ نُوحٍ وَ سَنَةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، وَ سَنَةٌ مِنْ مُوسَى وَ سَنَةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سَنَةٌ مِنْ أَيُّوبَ وَ سَنَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ فَطَوَّلُ الْعُمُرِ، وَأَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوِلَادَةِ وَاعْتِرَالُ النَّاسِ، وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى فَالْخَوْفُ وَ الْغَيْبَةُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَإِخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ، وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ...» [۷۱]. سعيد بن جبیر گوید: از سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در قائم ما، سنت‌هایی از انبیا علیهم السلام وجود دارد: سنتی از پدرمان آدم علیه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از

محمدصلی الله علیه و آله. از آدم و نوح، طول عمر، و از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم، از موسی، ترس و غیبت، از عیسی، اختلاف مردم درباره‌ی او، و از ایوب، فَرَج بعد از گرفتاری، و از محمد، خروج و قیام با شمشیر...».

شواهدی از روایات امام باقر

روایت -... عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: «في صاحب هذا الأمرِ سُئِنُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ: سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدِصَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...». فَقُلْتُ: «مَا سُنَّةُ مُوسَى؟». قَالَ: «خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ...». قُلْتُ: «وَمَا سُنَّةُ عِيسَى؟». فَقَالَ: «يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى...». قُلْتُ: «فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ؟». قَالَ: «السَّيِّجَنَ وَالْغَيْبَةَ...». قُلْتُ: «وَمَا سُنَّةُ مُحَمَّدِصَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟». قَالَ: «إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...» [۷۲]. ابوبصير گوید: از ابوجعفر امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در صاحب این امر، سنّت‌های چهار پیامبر وجود دارد: سنّت‌ی از موسی، و سنّت‌ی از عیسی، و سنّت‌ی از یوسف، و سنّت‌ی از محمّد علیهم السلام...». پس عرض کردم: «سنّت موسی چیست؟». فرمود: «ترسان و نگران و منتظر...». گفتم: «سنّت عیسی چیست؟». فرمود: «آن چه که در مورد عیسی گفته شده، درباره‌ی او (صاحب الزمان (عج)) نیز گفته شود...». پرسیدم: «سنّت یوسف کدام است؟». فرمود: «زندانی شدن و پنهان شدن از دیدگان...». گفتم: «سنّت محمدصلی الله علیه و آله چه چیز است؟». فرمود: «موقعی که قیام کند، به سیره‌ی پیامبرصلی الله علیه و آله رفتار خواهد کرد...».

شواهدی از روایات امام رضا

راوی گوید از امام رضاعلیه السلام پرسیدم: «چه کار کنم با حدیثی که زرعه بن محمد حضرمی از سماعه بن مهران نقل کرده که امام صادق علیه السلام گوید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا فِيهِ شَبَهٌ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ: يُحْسَدُ كَمَا حُسِدَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يَغِيبُ كَمَا غَابَ يُوسُفُ وَ ذَكَرَ ثَلَاثَةَ أُخْرٍ». قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَذَبَ زُرْعَةُ! لَيْسَ هَكَذَا حَدِيثُ سَمَاعَةَ! إِنَّمَا قَالَ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - يَعْنِي الْقَائِمَ - فِيهِ شَبَهَةٌ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءٍ، وَ لَمْ يُقَلِّدْ ابْنِي...» [۷۳]. از سماعه بن مهران نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا، در این فرزندم، شباهت پنج پیامبر وجود دارد: حسد می‌شود همچنان که یوسف علیه السلام مورد حسد شد، و غائب می‌شود، همچنان که حضرت یونس علیه السلام غائب شد، و سه شباهت دیگر را ذکر می‌کنند...». امام رضاعلیه السلام در پاسخ پرسش من فرمود: «زرعه، دروغ گفته، و سخن را برگردانیده است و حدیث سماعه، این چنین نیست. سماعه چنین نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «در صاحب این امر - یعنی قائم (عج) - شباهت پنج پیامبر وجود دارد...». شاید، زرعه، می‌خواسته روایت امام صادق را بر اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام تطبیق دهند و آن را شاهی بر مذهب اسماعیلیه قرار دهند، لذا امام رضاعلیه السلام در یک موضع‌گیری سریع و به جا فرمودند: «زرعه، دروغ می‌گوید» و آن گاه اصل حدیث را نقل فرمودند.

بررسی دلایلی روایت

اشاره

سنّت، در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه‌های مختلفی وارد شده است، که عبارت است از: «سُنَّ»، «سُنَّتًا»، «سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»، «سُنَّةُ اللَّهِ...». سنّت، یعنی طریق و روشی که غالباً و یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی، طریق و روش گذشتگان است و گاهی طریق و سنّت الهی است. طریق گذشتگان، مانند آیه‌ی شریف «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ...» [۷۴] کافران، به

قرآن (ذکر) ایمان نمی‌آورند و همانا، سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است. [۷۵].

روش و طریق الهی

گاهی درباره‌ی مخالفان و مشرکان است و گاهی درباره‌ی انبیا صالحان و مؤمنان است. سنت الهی درباره‌ی مشرکان، به معنای نابودی و هلاک آنان است. خداوند، می‌فرماید: ۱- «سُنَّةُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» [۷۶]. مراد از این آیه‌ی شریف، نابودی و به هلاکت رساندن مشرکان است که پیامبرشان صلی الله علیه و آله را از شهر و دیارش بیرون کردند، پس در این جا، «هلاک»، همان سنت الهی است. این که آن را به پیامبران نسبت داده، به این جهت است که این سنت و طریق را خداوند به خاطر انبیا، اتخاذ کرده است. پس معنای این آیه‌ی شریف - والله العالم - چنین می‌شود: «مشرکان را هلاک خواهیم کرد به خاطر سنتی که ما برای پیغمبران پیش از تو، اجرا کردیم و تو، هیچ تغییری و تبدیلی برای سنت ما نخواهی یافت». [۷۷]. ۲- «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ». [۷۸] مراد، عذاب و ریشه کن شدن مشرکان است. [۷۹]. ۳- «سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ...» [۸۰] یعنی، عقوبت و نکاتی مانند تبعید و هدر بودن خون شان و... که منافقان و نظایر آنان را به دلیل پافشاری شان، بدان وعده کردیم. ۴- «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا- سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ». [۸۱] آیا آنان، به جز سنت پیشینیان (عذاب‌های دردناک آنان) چیزی را انتظار دارند؟». مراد، همان روش و طریقه‌ی الهی است که در اثر مکر و تکذیب آیات خداوند، بر آنان نازل می‌شود. مراد از تبدیل سنت، جایگزینی عافیت و نعمت را به جای عذاب است، و مراد از تحویل سنت، منتقل کردن عذاب از گروهی که مستحق آن هستند به کسانی که استحقاق آن را ندارند. [۸۲]. ۵- «سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ»؛ [۸۳] سنت و روش الهی در بندگان است که مسلم و مؤکد گردیده، و به هیچ وجه قابل برگشت نیست؛ یعنی، پس از دیدن بأس و انتقام خداوند، توبه، قابل قبول نیست. [۸۴]. تا این جا، به مواردی از اجرای سنت‌های الهی در حق مشرکان و مخالفان لجوج، اشاره گردید، اما اجرای سنت‌های الهی در انبیا و صالحان: اجرای سنت‌های الهی در انبیا و صالحان نیز به انحای مختلف بر قرار بوده است که نمونه‌هایی از آنها، به قرار ذیل است: ۱- «سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» [۸۵]. مراد در این آیه، انبیا و رسولان گذشته است. [۸۶]. ۲- «سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ اللَّهَ تَبْدِيلًا». [۸۷] یعنی، این سنت و طریقه‌ی دیرینه‌ی الهی است که انبیا و مؤمنان را اگر در ایمان خود صادق و در تبتات خود مخلص باشند، بر دشمنان‌شان پیروز می‌گردانیم. طبق این آیه، هیچ شکستی نصیب مسلمانان نمی‌شود مگر در اثر مخالفت با خدا و رسول او. [۸۸]. و گاهی سنن، به معنای راه روش گذشتگان، از پیغمبران و امت‌های صالحی است که در دنیا، رضایت خداوند را در نظر داشته و به سعادت دنیا و آخرت دست یازیده‌اند. البته ناگفته نماند که مراد از راه و روش آنان، طریقه‌ی آنان است به طور اجمال و نه تمامی برنامه‌ی آنان به طور تفصیل. البته تفسیر دیگری هم شده که «طریقه» را اعم از راه و روش انبیا و صالحان و غیر آنان تفسیر کردند. آنان گفته‌اند، مراد از سنت‌های تمامی گذشتگان، اعم از حق و باطل است. این معنا، شامل صورت اول که در ابتدای بحث آوردیم، می‌شود. [۸۹]. نتیجه‌شاید مراد از «سنن الانبیاء» در این روایت و روایات دیگر، همین معنا باشد، یعنی، شیوه‌ها و راه و روش‌های زندگی انبیای سابق که یکی از آنها همان غیبت‌ها و پنهان شدن از مردم بوده است. این غیبت‌ها، یا به امر خداوند عزوجل بوده و یا به لحاظ ترس از دشمنان خدا است. این غیبت‌ها، برای بسیاری از انبیا، به وقوع پیوسته است.

غیبت‌ها و پنهان شدن انبیا

۱- حضرت ادریس؛ ایشان، پس از جریانی که میان ایشان و جباران زمان به وقوع پیوست، به مدت بیست سال، غائب بودند [۹۰] و پس از آن، ظاهر گشتند و به پیروان خود نوید فرج و قیام قائم از فرزندان خود، یعنی حضرت نوح را دادند و سپس از نظرها غایب

شدند. خداوند، او را به آسمان برده و پیروان او، قرن‌ها و نسل‌ها، پیوسته، منتظر قیام نوح بودند، تا این که حضرت نوح ظاهر گردید. [۹۱]. ۲- حضرت نوح؛ ایشان نیز تا سن چهار صد و شصت سالگی، یعنی پیش از بعثت، غیبت در او محقق بود. [۹۲]. ۳- حضرت صالح؛ ایشان نیز برهه‌ای از زمان، از قوم خود غائب گردید و هنگامی که بازگشت، او را نشاخشند و مردم، به سه گروه منکر و شاک و اهل یقین، تقسیم شدند. [۹۳]. ۴- حضرت ابراهیم علیه السلام؛ مرحوم صدوق می‌فرماید، غیبت حضرت ابراهیم، شبیه به غیبت حضرت مهدی علیه السلام است، بلکه از آن هم شگفت‌انگیزتر است. ایشان از هنگام انعقاد نطفه تا زمانی که مأمور به تبلیغ شد، در مخفی گاه بود. و پس از آن، دو غیبت دیگر هم داشت. بار سوم، ایشان به تنهایی، در بلاد سیر و سیاحت می‌کرد. [۹۴]. ۵- حضرت یوسف؛ مدّت غیبت ایشان، بیست سال بود. سه روز در چاه و چند سال در زندان و باقی آن را در پادشاهی گذراند. [۹۵]. ۶- حضرت موسی علیه السلام؛ به مدّت بیست و هشت سال از قوم خود ناپدید شد و پس از آن که او را شناختند، باز هم به مدّت پنجاه و اندی سال، غائب گردید. [۹۶]. ۷- حضرت شعیب؛ به مدّت مدیدی از قوم خود غائب شد و سپس برگشت. [۹۷]. ۸- حضرت اسماعیل صادق الوعد؛ ایشان، به مدت یک سال از قوم خود غائب شد. [۹۸]. ۹- حضرت الیاس؛ ایشان، به مدّت هفت سال، از قوم خود غائب و در بیابان‌ها متواری بود. [۹۹]. ۱۰- حضرت سلیمان؛ ایشان نیز مدّت طولانی از قوم خود غائب بود. [۱۰۰]. ۱۱- حضرت دانیال؛ ایشان، به مدّت نودسال، از قوم خود ناپدید، و در دست بخت النصر، اسیر بود. [۱۰۱]. ۱۲- حضرت لوط و عزیز؛ [۱۰۲]. ۱۴- حضرت عیسی؛ ایشان، غیبت‌های متعددی داشتند که در بلاد به سیاحت می‌پرداخت. و قوم او، از وی خبری نداشتند. یک بار، غیبت ایشان، در مصر و شام، دوازده سال طول کشید. مجموع غیبات ایشان را تا دو بیست و پنجاه سال هم گفته‌اند. [۱۰۳]. پس مراد از سنن انبیا که در حق مهدی، جاری می‌شود، همین غیبت‌های طولانی، و دوری از انظار و چشمان مؤمنان، بلکه همگان است. تا این جا بحث پیرامون حدیث اول از سلسله احادیثی که در آن علل غیبت حضرت مهدی علیه السلام بیان شده، به پایان رسید، در درس‌های آینده، حدیث دوم را که در آن، علت دیگری نقل شده، مطرح و بحث خواهیم کرد.

پاورقی

- [۱] بحار، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۳.
- [۲] همان، ح ۴.
- [۳] همان، ح ۴.
- [۴] در کمال الدین، «ذالک»، است.
- [۵] در کمال الدین «لأنّ» است.
- [۶] انشقاق: ۱۹.
- [۷] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۷؛ کمال الدین، ص ۴۸۱. هر دو کتاب، از شیخ صدوق است. بحار الأنوار از هر دو نقل کرده است. بحار، ج ۵۲، ص ۹۰؛ منتخب الاثر از بحار و آن از عیون اخبار الرضا نقل می‌کند. ص ۳۲۶، ح ۱۸.
- [۸] سلسله سند علل الشرایع: حدیثنا أحمد بن محمد بن یحیی العطار، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن یحیی عن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباری.
- [۹] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۲. ظاهراً روایت از امام جواد علیه السلام است. [۱۰] محمد بن الفرّج الرّحجی، من أصحاب الرضا علیه السلام، ثقة. قال الشيخ و العلامة. و ذکره الشيخ أيضا فی أصحاب الجواد علیه السلام و الهادی علیه السلام، و قال النجاشی: إنّه روى عن أبي الحسن موسى عليه السلام. و روى المفید فی الارشاد ما يدل علی مدحه و علو منزلته. وسائل، ج ۲۰، ص ۳۳۹ و مرحوم خوئی در کتاب معجم، ج ۱۷، ص ۱۳۲، فرموده: «ایشان، از امام جواد نقل کرده‌اند».

پس معلوم می‌شود که مقصود از ابو جعفر علیه السلام، (امام جواد) است. و احتمال می‌رود مراد محمد بن الفرّج کوفی باشد که از اصحاب امام صادق علیه السلام است.

[۱۱] کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، باب فی الغیبه، ح ۳۱؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۶۱، ح ۳۱.

[۱۲] کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶، ب ۳۳، ح ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۵، ح ۸.

[۱۳] کافی، ج ۱، ص ۳۲۶، باب فی الغیبه، ح ۲ و ح ۳؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۴، ح ۲؛ همان، ص ۳۵، ح ۳، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۵، ح ۱۰؛ علل الشرایع، ص ۲۸۶، ح ۴. مانند حدیث علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم علیه السلام؛ کمال الدین، ص ۳۵۱، باب ۳۴، ح ۱؛ کافی، ج ۱، ص ۳۷۶، باب فی الغیبه، مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۴.

[۱۴] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۴، باب ۱۷۹، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۱.

[۱۵] بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۵؛ «ان للغلام».

[۱۶] کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح ۷. علل الشرایع، ص ۲۴۳، باب ۱۷۹، ح ۸.

[۱۷] غیبت نعمانی، ص ۱۷۷، باب ۱۰ (فصل چگونگی غیبت آن حضرت)، ح ۲۱.

[۱۸] همان، ص ۱۷۶، باب ۱۰، (فصل چگونگی غیبت آن حضرت) ح ۱۸، ۱۹ و ۲۰؛ همان، ص ۱۷۲، باب ۱۰ (فصل غیبت آن حضرت و فصول آن) ح ۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح ۷، ۸، ۹ و ۱۰؛ همان، ص ۳۴۶، باب ۳۳، ح ۳۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۷۸، باب فی الغیبه، ح ۵؛ و همان، ص ۳۷۹، ح ۹، ص ۳۸۲، ۱۸ و ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۵؛ همان، ص ۹۶، ح ۱۶؛ همان، ص ۹۷، ح ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰؛ همان، ص ۹۸، ح ۲۱ و ۲۲.

[۱۹] مائده، ۱۰۱.

[۲۰] الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵، ب ۴۵، ح ۴، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۲، ح ۷.

[۲۱] کافی، ج ۱، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ص ۳۸۴، ح ۲۷؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۸، ح ۲۷.

[۲۲] عهد و عقد و بیعت از نظر معنا با هم متقارب و نزدیک هست و گویا هم دیگر را تأکید می‌کنند. محتمل است که مراد از عهد، وعده با خلفای جور باشد. بدین معنا که آن‌ها را رعایت، مراعات کند. یا این که مراد، ولایت عهدی باشد، همانند امام رضا (علیه السلام) و مراد از عقد، پیمان صالحه و آتش بس باشد، همانند امام حسن (علیه السلام) و مراد از بیعت، اقرار و اعتراف ظاهری به خلافت غیر باشد. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۸.

[۲۳] فتح: ۲۵.

[۲۴] علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۷، ح ۱۹.

[۲۵] علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۷.

[۲۶] کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴ (عله الغیبه)، ح ۱۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱۷۹. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۴ (عله الغیبه)، ح ۸؛ منتخب الأثر، باب ۲۸ (فی عله غیبه)، ص ۳۳۰، ح ۱.

[۲۷] کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴ (عله الغیبه)، ح ۱۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱۷۹. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۴ (عله الغیبه)، ح ۸؛ منتخب الأثر، باب ۲۸ (فی عله غیبه)، ص ۳۳۰، ح ۱.

[۲۸] رجال الخویی، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

[۲۹] قاموس الرجال، محمد تقی تستری، ج ۱۰، ص ۹۶.

[۳۰] تنقیح المقال، شیخ عبدالله المامقانی، ج ۳، ص ۲۲۰: «الاشبهه فی کونه إمامياً و کونه شیخ إجازة یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقه».

- [۳۱] این کتاب به نام «رجال المجلسی» منتشر شده، و این مطلب در ص ۱۷۷ به شماره ۳۷۵ آمده است.
- [۳۲] تنقیح المقال، مرحوم مامقانی، ج ۱، ص ۲۲۶.
- [۳۳] رجال الخویی، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۳۳.
- [۳۴] فهرست، شیخ طوسی، ص ۶۴.
- [۳۵] رجال، شیخ طوسی، ص ۴۶۳.
- [۳۶] خلاصه الأقوال، قسم ۱، ص ۱۲۷، تحقیق: نشر الفقاهه.
- [۳۷] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۸۴.
- [۳۸] رجال الخویی، ج ۶، ص ۳۱۶.
- [۳۹] محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السلمی التیمرقندی، ابوالنضر المعروف بالعیاشی. ثقة، صدوق.... وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۲. دار احیاء التراث العربی.
- [۴۰] نجاشی، ص ۳۵.
- [۴۱] فهرست، شیخ، ص ۱۳۶.
- [۴۲] رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۷؛ اختیار معرفه الرجال الکشی، رقم ۱۰۱۴؛ خلاصه الأقوال، قسم ۱، ص ۲۴۷ - نشر الفقاهه، معجم الرجال، ج ۲، ص ۳۱۵.
- [۴۳] رجال الخویی، ج ۱۷، ص ۲۳۰.
- [۴۴] رجال، شیخ طوسی، ص ۴۵۸؛ المعجم الموحد، ج ۱، ص ۱۷۲.
- [۴۵] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۰۷.
- [۴۶] معجم رجال الحدیث الخویی، ج ۴، ص ۳۳.
- [۴۷] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۵.
- [۴۸] تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۵.
- [۴۹] واقفی المذهب، إلا أنه جيد التصانيف، نقی الفقه، حسن الانتقاد، (الانتقاء) کثیر الحدیث. قاله العلامة والشیخ. و قال النجاشی و العلامة: «إنه فقيه ثقه». و ذکر النجاشی ای واقفياً أيضاً. وسائل الشیعه، ج ۲۰ (الخاتمه)، ص ۱۷۰. خلاصه الأقوال: ۲۱۲، چاپ رضی، رجال ابن داوود: ۴۴۲، فهرست، شیخ طوسی: ۵۱.
- [۵۰] معجم رجال الحدیث الخویی، ج ۵، ص ۱۱۷.
- [۵۱] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۸۱.
- [۵۲] معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۶، ص ۳۰۲.
- [۵۳] مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۸۱.
- [۵۴] خلاصه الأقوال: ص ۱۶۵.
- [۵۵] کلیات فی علم الرجال: ۱۵۲.
- [۵۶] شیخ طوسی در «کتاب الغیبه» در مورد ایشان می‌فرماید: «معلی از پیروان محکم و یا یکی از خدمتگزاران حضرت امام صادق علیه السلام بود و در پیش امام، جزء محمودین و پسندیده‌ها محسوب می‌شد و راه و روش امام را طی می‌کرد. مرحوم آقای خویی، از او خیلی دفاع می‌کند و می‌گوید: «هیچ مشکلی در وثاقت‌اش نداریم». رجوع شود به الغیبه، ص ۳۴۷ - مؤسسه المعارف الاسلامیه -؛ نتایج مقیاس الهدایه، ج ۷، ص ۳۴۵.

- [۵۷] اصحاب ابومسلم مروزی بودند.
- [۵۸] مجمع البحرین، ج ۳، ص ۷۴.
- [۵۹] الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱، ح ۵۰۹.
- [۶۰] معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۸، ص ۳۶.
- [۶۱] الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.
- [۶۲] کافی، ج ۸، ح ۳۸۳.
- [۶۳] کافی، ج ۴.
- [۶۴] سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۵۳.
- [۶۵] خلاصه الاقوال، ص ۱۶۵، باب ۱۰، شماره ۴۷۹. البته آقای خویی از مبنای خود نسبت به رجال کامل الزیارات در اواخر عمرشان برگشته است.
- [۶۶] معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۸، ص ۳۷.
- [۶۷] أكمال الدين، ج ۲، ص ۳۴۵، ب ۳۳، ح ۳۱. ب - الايقاظ من الهجعة، ص ۳۲۶، ب ۱۰، ح ۳۹. ج - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶، ب ۶، ح ۱۴.
- [۶۸] أكمال الدين، ج ۱، ص ۱۳۶؛ البرهان، ج ۲، ص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۱۵. ب) قصص الانبياء، ص ۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۸۶.
- [۶۹] أكمال الدين، ج ۲، ص ۳۵۰؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶، نورالثقلين، ج ۴، ص ۱۲۵. ب) كمال الدين، ج ۲، ص ۳۴؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۱.
- [۷۰] أكمال الدين، ج ۲، ص ۳۵۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۵۱؛ الخرائج، ج ۲، ص ۹۳۶؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۲۳. ب) كمال الدين، ج ۲، ص ۲۸؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۲۵۸.
- [۷۱] أكمال الدين، ج ۱، ص ۳۲۱، ب ۳۱، ح ۳. اعلام الوری، ص ۴۰۲؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۳۲؛ الصراط المستقیم، ح ۲، ص ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ح ۵۱، ص ۲۱۷. ب) كمال الدين، ح ۱، ص ۳۲۲، ح ۴ و ۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷.
- [۷۲] الغيبة، نعمانی، ص ۱۶۴؛ الإمامة والتبصرة، ص ۹۳؛ إثبات الوصية ص ۲۲۶؛ كمال الدين، ج ۱، ص ۱۵۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹؛ دلائل الامامة، ص ۲۹۱؛ تقرب المعارف، ص ۱۹۰؛ كنز الفوائد، ص ۱۷۵؛ الغيبة طوسی، ص ۱۴۰ و ۲۶۱؛ اعلام الوری، ص ۴۰۳؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۶۹ و ۵۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹؛ همان، ج ۵۱، ص ۲۱۶.
- [۷۳] الكشي، ص ۴۷۶، الرقم ۹۰۴، ابو عمرو قال: سمعت حمدويه، قال: زرعة بن محمد الحضرمي واقفي؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۶۵.
- [۷۴] حجر: ۱۳.
- [۷۵] الميزان، ج ۱۲، ص ۱۴۱.
- [۷۶] اسراء: ۷۷.
- [۷۷] الميزان، ج ۱۳، ص ۱۷۵.
- [۷۸] كهف: ۵۵.
- [۷۹] الميزان، ج ۱۳، ص ۳۳۱.
- [۸۰] احزاب: ۶۲.

- [۸۱] فاطر: ۴۳.
- [۸۲] المیزان، ج ۷، ص ۵۸.
- [۸۳] غافر: ۸۵.
- [۸۴] المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۷.
- [۸۵] احزاب: ۱۷.
- [۸۶] المیزان، ج ۱۶، ص ۳۳۲.
- [۸۷] فتح: ۲۳.
- [۸۸] المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۲.
- [۸۹] المیزان، ج ۴، ص ۲۹۹.
- [۹۰] کمال الدین، از ص ۱۲۷ به بعد؛ الشیعۀ والرجعۀ، ج ۱، ص ۲۸۰.
- [۹۱] کمال الدین، ج ۱، ص ۱۲۷.
- [۹۲] کمال الدین، ح ۱، ص ۱۳۵؛ الشیعۀ والرجعۀ، ج ۱، ص ۲۸۵.
- [۹۳] کمال الدین، ح ۱، ص ۱۳۶؛ الشیعۀ والرجعۀ، ج ۱، ص ۲۸۵.
- [۹۴] کمال الدین، ح ۱، ص ۱۳۹؛ الشیعۀ والرجعۀ، ص ۲۸.
- [۹۵] الشیعۀ والرجعۀ، ح ۱، ص ۲۸۸؛ الکامل فی التاریخ، ح ۱، ص ۵۴.
- [۹۶] الشیعۀ والرجعۀ، ج ۱، ص ۲۸۸ - کمال الدین، ح ۱، ص ۱۴۵.
- [۹۷] الشیعۀ والرجعۀ، ح ۱، ص ۳۹۰.
- [۹۸] الشیعۀ والرجعۀ، ح ۱، ص ۲۹۰.
- [۹۹] الشیعۀ والرجعۀ، ج ۱؛ ص ۲۹۲.]
- [۱۰۰] الشیعۀ و الرجعۀ، ح ۱، ص ۲۹۳.
- [۱۰۱] الشیعۀ و الرجعۀ، ج ۱، ص ۲۹۶.
- [۱۰۲] الشیعۀ و الرجعۀ؛ ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۸.
- [۱۰۳] الشیعۀ و الرجعۀ، ج ۱، ص ۲۹۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

